



(مقاله پژوهشی)

تبیین و نقد معیارهای رهبری از دیدگاه مجاهدین خلق با تأکید بر خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ نهج البلاغه

رضا کریمی^۱، یحیی میرحسینی^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۹

(از ص ۷۷ تا ۹۷)

چکیده

نهج البلاغه به‌رغم جایگاه والا در امر بلاغت، مضامین سیاسی-اجتماعی سرشاری دارد؛ از همین رو مورد توجه احزاب سیاسی و تشکل‌های اجتماعی بوده است. در کنار بهره‌های سودمند و بهینه از این اثر، با برداشت‌های ناصوابی مواجهیم که برخی گروه‌ها جهت تحقق آمال خود بدان تمسک می‌جستند. سازمان مجاهدین خلق - موسوم به منافقین - یکی از آنهاست که گرچه در بادی امر تصور می‌شود مراجعه‌ای به نهج البلاغه نداشته‌اند؛ اما مروری بر گفته‌ها و نوشته‌های اعضای این سازمان، خلاف آن را نشان می‌دهد. روی آورد منافقین به سخنان امیرالمؤمنین (ع)، کاملاً هدفمند و برای تحکیم مبانی ایدئولوژیک به‌ویژه در مسائل سیاسی - اجتماعی بوده است. مسأله اصلی این نوشتار که به روش توصیفی تحلیلی سامان یافته، استخراج معیارهای رهبر و بایسته‌های رهبری از منظر مجاهدین خلق در تمسک به آموزه‌های نهج البلاغه به‌ویژه خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ بوده است. در پایان، عیوب روشی و محتوایی آنان ذیل دو محور کلی تفسیر به رأی و عصری‌اندیشی به نقد گرفته شده است؛ امری که باعث شده بود اسیر ایدئولوژی‌های خود بویژه مبانی مارکسیستی شوند. این مطالعه نشان می‌دهد چنانچه ضوابط لازم در فهم نهج البلاغه لحاظ نشود و از سنت شروح فاصله گیرد، تا چه اندازه می‌تواند برداشت‌های ناصوابی را به دنبال داشته باشد.

کلید واژه‌ها: نهج البلاغه، حضرت علی (ع)، معیارهای رهبری، مجاهدین خلق/منافقین، فهم، نقد.

۱. کارشناس ارشد رشته نهج البلاغه، دانشگاه میبد، میبد، ایران

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران

*: نویسنده مسئول

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد نویسنده اول مقاله می‌باشد.

۱. مقدمه

در سدهٔ اخیر با ظهور اصلاح‌طلبی و بازاندیشی دینی در جهان اسلام، بر ضرورت احیای احکام قرآن و سنت تأکید شد (برای طیف‌های این جریان، ن.ک: پاکتچی، ۱۳۷۹: ۲۲۰/۹-۲۲۸). در ارتباط این مهم با نهج‌البلاغه باید به تصحیح‌های مختلف، چاپ وسیع و پدید آمدن ترجمه‌های مختلف از این اثر اشاره داشت. از همین‌روست که پرچمدار اصلاح‌طلبی در جهان عرب، شیخ محمد عبده علاوه بر تصحیح و نگارش شرح سه جلدی بر نهج‌البلاغه، آموزه‌های سیاسی مندرج در نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر را در اثری مستقل به بحث می‌گذارد (مقتبس السياسة و سیاح الریاسة، مصر: مطبعة الأدبية). این اهتمام، نزد شیعیان که حضرت علی(ع) را امام نخست خویش می‌دانستند بسی بیشتر بود. اوج این اقبال به نهج‌البلاغه را می‌توان در سال‌های گذر از حکومت پهلوی به تثبیت قدرت در جمهوری اسلامی ایران نشان داد؛ در این دوره، گروه‌های فراوانی با گرایش‌های اسلامی فعالیت داشتند که از جمله آنها باید به «سازمان مجاهدین خلق» اشاره کرد.

سازمان مجاهدین خلق در ابتدا با هدف نجات مردم از قید هرگونه ستم و محرومیت و رهانیدن از سلطهٔ آمریکا و شاه تأسیس شد و تنها راه تحقق این هدف را مبارزه، آن هم به شکل مسلحانه و قهرآمیز می‌دانستند (بهرامی، ۱۳۹۱: ۵۰). از این‌رو در ابتدا تصمیم گرفتند به کار عمیق ایدئولوژی بپردازند و اسلام را به صورت مکتب مبارزه، تدوین کنند؛ زیرا معتقد بودند مبارزه باید در چهارچوب ایدئولوژی مدون ساخت یابد (شکرزاده، ۱۳۸۸: ۴۰). اندکی بعد، کادر مرکزی در شهریور ۱۳۵۰ بواسطهٔ انجام چند اقدام مسلحانه، دستگیر و بعضاً اعدام شدند. پس از این اتفاق، کادر رهبری دوم شکل گرفت؛ گروهی که عمدتاً به مبانی اسلامی آشناتر بوده و از نظر عامهٔ مردم، مقبولیت بیشتری داشتند. در سراسر این دو دوره، گرایش به نهج‌البلاغه به وفور یافت می‌شود.

اما در دورهٔ کادر سوم با رهبری افرادی چون بهرام آرام، وحید افراخته و تقی شهرام، سازمان به سمت افکار مارکسیستی سوق یافت و از آموزه‌های دینی و اسلامی دور شد (انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۴۹ و ۴۱). مسأله تا جایی پیش رفت که حتی تقی شهرام، مدعی بود با ورود مطالب دینی و اسلامی، ایدئولوژی سازمان خدشه‌دار شده است. او به صراحت مدعی بود مذهب بدون فراگیری مارکسیسم حتی یک سانتیمتر نمی‌تواند افراد را به پیش برد؛ لذا نتیجه گرفت که مذهب برای مبارزهٔ مسلحانه، مناسب نیست (بیانیهٔ فرمانده، بی‌تا: ۱۴۱). در سال ۱۳۵۴ با صدور بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک، رسماً مارکسیستی بودن سازمان بر ملا شد (کریمی، ۱۳۸۴: ۹۷).

با دستگیری و قتل عوامل مؤثر کادر سوم، مسعود رجوی و موسی خیابانی رهبری سازمان را به دست گرفتند (انقلاب اسلامی، ...، ۱۳۸۱: ۵۱-۵۰). سیاست رجوی بر مبنای طرح مارکس، بر آن بود که با «نام مذهب»، به «جنگ مذهب» برود و با تکیه بر اسلام، با نهضت اسلامی امام خمینی(ره) مقابله کند. بدین

۱. از جمله باید به ۲۸ دسته و نوع آثاری اشاره داشت که پیرامون نهج‌البلاغه سامان یافته که بیشتر مربوط به دوران معاصر است (ن.ک: اسفندیاری، ۱۳۸۰: ۲۷).

ترتیب بار دیگر پس از وقفه‌ای کوتاه‌مدت، سازمان مجاهدین خلق به برداشت و استناد از نصوص دینی بویژه نهج البلاغه بازگشت با این تفاوت که تعبیر نهج البلاغه با دیدی مارکسیستی تفسیر می‌شد (انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۵).

۱-۱. بیان مسأله

مجاهدین خلق معتقد بودند در طی ۱۴۰۰ سال، غبار خرافات بر فرهنگ اسلامی نشسته و علل شکست مبارزات گذشته خصوصاً مبارزاتی که با اندیشه و تفکر دینی شناخته می‌شد، ریشه در استنباط غلط و نارسای رهبری این مبارزات از اسلام دارد (علوی، ۱۳۷۹: ۹۳). از همین رو بر این باور بودند که باید قبل از هر چیزی، اسلام را از حشو و زوایدی که بر آن عارض شده، پاک کرد؛ وظیفه‌ای که معتقد بودند تاکنون به دلیل ضعف‌های حاکم بر رهبران دینی، از عهده‌اش برنیامده و حتی در اکثر موارد، باعث تعمیق انحراف شده است (شکرزاده، ۱۳۸۸: ۴۳). لذا خود که تخصص چندانی در مسائل اسلامی نداشتند، به شرح و برداشت از نهج البلاغه روی آوردند.

مجاهدین خلق تا پیش از ۱۳۵۰ شمسی، توانستند به اکثر خطبه‌های نهج البلاغه بپردازند اما دستگیری‌های این سال، سبب شد دست‌نویس‌هایشان به دست ساواک افتاده، از بین برود (شرح، ۱۳۵۸: ۳۹). مروری بر برداشت‌ها نشان می‌دهد مجاهدین خلق به خطبه‌های سیاسی اجتماعی، علاقه بیشتری داشتند که از جمله آن‌ها خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ بود. این نوشتار می‌کوشد برداشت‌ها و استنادهای مجاهدین خلق به نهج البلاغه ذیل این دو خطبه را مورد مذاقه قرار داده و به نقد آن بپردازد. از این رو پرسش مقاله حاضر این است که مجاهدین خلق با مراجعه به نهج البلاغه چه معیارهایی را برای رهبری مدنظر داشتند؟ و در برداشت‌ها و تفاسیر مجاهدین خلق از مضامین نهج البلاغه، چه آسیب‌های روشی و مبنايي وجود دارد؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

با وجود ده‌ها اثر درباره تاریخچه مجاهدین خلق و رفتارهای سیاسی این گروه، پژوهش‌هایی که موضوع اصلی خود را به تحلیل بن‌مایه‌های فکری و اعتقادی این گروه اختصاص داده باشد، اندک است (برای نمونه ای از این دست، ن.ک: علیرضا اسلامی، اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران / سازمان مجاهدین خلق ایران؛ بهرامی، قدرت الله، سازمان مجاهدین خلق / منافقین). آنچه در مبانی اندیشه‌ای این گروه بسیار حائز اهمیت می‌نماید، برداشت‌ها و استنادهای آنان به نصوص دینی از جمله نهج البلاغه است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تنها در آثار زیر به ارتباط این سازمان با نهج البلاغه اشاره رفته است؛ بدون آنکه تحلیل و تبیینی در پی داشته باشد: نخست در کتابی با عنوان «چهره منافقین» تنها یک صفحه به توجه مجاهدین به نهج البلاغه اختصاص یافته است (بی‌جا: به کوشش طرفداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مشهد و سمنان، ۱۳۶۰). همچنین در کتاب «حقایق چند پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران»، در حد دو سطر به تفسیر و برداشت مجاهدین خلق از نهج البلاغه گریز زده شده است (سید احمد هاشمی - نژاد، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۸). چنانکه ملاحظه می‌شود، در این آثار تنها اشاره‌ای گذرا آمده و برداشت‌های

مجاهدین خلق از نهج البلاغه مورد واکاوی و نقد قرار نگرفته است. بدین ترتیب مقاله حاضر نسبت به دیگر پژوهش‌های صورت گرفته از این جهت متمایز است که به صورت عملی وارد تبیین برداشت‌های و استنادهای مجاهدین خلق به نهج البلاغه ذیل دو خطبه ۱۷ و ۲۰۷ شده و آنگاه یافته‌های آنان را در سنجه نقد، مورد آسیب‌شناسی قرار داده است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

درباره ضرورت و اهمیت، نخست باید به این نکته اشاره کرد که مجاهدین خلق، گرچه معدود اما همچنان وجود دارند و یکی از راه‌های اصولی مبارزه، نشانه گرفتن مبانی فکری آن‌هاست. گروهی که شعارشان «در یک دست اسلحه و در دست دیگر نهج البلاغه داریم» بود؛ بدان معنا که مبانی نظری و تئوریک خود را از این کتاب دریافت کرده و همان‌ها را با اسلحه، اجرا می‌کنیم. علاوه بر این، در تدوین متون ایدئولوژیک، همواره نهج البلاغه یکی از منابع مطالعاتی مجاهدین خلق بود (راستگو، ۱۳۸۴: ۱۷؛ کامور، ۱۳۸۶: ۳۲) و به طور مستمر در کلاس‌های تشکیلاتی، آموزش داده می‌شد (رهنمودهایی، بی تا: ۱۵/۱-۱۰).
 ضرورت دیگر این نوشتار، اثر تاریخی آن است؛ با تحلیل مبانی فکری و برداشت‌های مأخوذ از نصوص دینی از سوی منافقین، تاریخ دوره معاصر بهتر تبیین می‌شود. دستاورد سوم که به نظر می‌رسد مهم‌تر باشد، شناسایی روش و شیوه‌های آنان در برداشت از متون دینی مثل نهج البلاغه و همچنین آسیب‌شناسی این برداشت‌هاست. در واقع گرچه دیدگاه جریان‌ی نقد می‌شود که به گذشته بازمی‌گردد، اما این امکان وجود دارد به شکلی دیگر سر برآورد؛ جریان‌ی که برای اثبات حرف‌های باطل خود متوسل به قرآن و نهج البلاغه می‌شدند و به گفته‌های خود، رنگ دینی می‌زدند. با این آسیب‌شناسی می‌توان در شرایط مشابه، عبرت گرفت و با ایجاد آگاهی، بصیرت‌افزایی نمود و با مواضعی محکم، ژرف‌تر به تقابل با آن شتافت.

۲. بحث

۲-۱. مواجهه مجاهدین خلق با نصوص دینی

مجاهدین خلق بنیادگرا^۱ بودند؛ بدین معنا که معتقد بودند باید اسلام را از سرچشمه زلال آن یعنی قرآن و نهج البلاغه و آن هم نه بر اساس استنباط مفسرین بلکه بر پایه استنباط خویش به دست آورد (صدرشیرازی، ۱۳۹۲: ۵۶؛ احمدی روحانی، ۱۳۸۴: ۴۵). از این رو به جای آنکه آموزه‌های دینی را از متخصصان و آن‌ها که در این زمینه خبرگی لازم داشتند، فراگیرند، خود مستقیم به فهم متون دینی روی آوردند. دقیقاً به پیشنهاد محمد حنیف‌نژاد - از رهبران کادر اول - تیمی با عنوان «گروه ایدئولوژی» تشکیل شد (شکرزاده، ۱۳۸۸: ۴۰) که وظیفه‌اش تحقیق درباره قرآن، نهج البلاغه و متون اسلامی بود تا به زعم خود، «بتوانند اسلام را آن‌چنان که هست، درک کنند» (خیابانی و هانی‌الحسن، بی تا: ۱۵).

از سوی دیگر در تناقضی عجیب، یکی از اصول ایدئولوژیک سازمان این بود که گرچه باید قرآن و نهج البلاغه را به عنوان کلیات قبول داشت اما بدون بهره‌گیری از علم مبارزه - که از نظر آنان همان مارکسیسم بود - نمی‌توان آن‌ها را تفسیر و درک نمود (کریمی، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۱). بنابراین همه چیز برای تفسیر به رأی و استناد به آموزه‌های دینی برای اثبات مبانی مارکسیستی فراهم شد. از جمله باورهای پیشینی آنان باید به فلسفه تاریخ، شناخت و فلسفه حرکت اشاره داشت که از قرآن و نهج البلاغه برایش مؤید می‌یافتند (مواضع گروه‌ها، بی‌تا: ۱۹-۱۸). پر واضح است که چنین روی‌آوردی به نصوص دینی، کاملاً گروه‌گرا و استنادها به قرآن و نهج البلاغه، صوری و حق به جانب خواهد بود (بهرامی، ۱۳۹۱: ۱۰۸). برای نمونه باید به اولین کتاب ایدئولوژی سازمان یعنی «شناخت» اشاره داشت که هدف از ارائه شواهدی از قرآن و نهج البلاغه در آن، منسوب نشدن به کفر و الحاد بوده است (برای نمونه، ن.ک: ۹۱، ۷۱، ۶۸جـم). طبعاً این حرکت برای این بود که در جامعه مذهبی آن روز، وجهه اجتماعی به‌دست آورند و از انزوا خارج شوند؛ چیزی که از چشم ناقدان به دور نمانده است (جعفریان، ۱۳۶۹: ۷۴).

در ادامه به برداشتها و استنادهای این گروه به خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ اشاره می‌رود؛ تدوین کتابی با نام «معیارهای صلاحیت‌رهبی از دیدگاه علی(ع)» در سال ۱۳۵۹ و اختصاص حداقل هشت شماره از نشریه «مجاهد» به برداشت و شرح از این دو خطبه، نشانگر توجه آنان به این عبارات از نهج البلاغه است. در پایان نیز به نقد و بررسی آن، اشاراتی خواهد رفت.

۲-۲. اهمیت رهبری انقلابی؛ شرایط و لوازم

مجاهدین خلق برای سرپرست و رهبر جامعه، اهمیت بسزایی قائل بودند تا چنین رهبر انقلابی، در راستای آمال و آرزوهای آنان گام بردارد. از همین‌روست که با تمسک به خطبه ۱۶ نهج البلاغه، حفظ مردمان از انحراف را کارویژه رهبر می‌دانستند (مفهوم...، ۱۳۵۸: ۹). همچنین در خطبه ۱۷ با تکیه بر عبارت «بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» گرچه مقاومت توده‌ها را پایه و اساس نهضت‌ها برمی‌شمردند، اما شرط آن را با تمسک به فراز دیگری از همان خطبه، «رهبری ذی‌صلاح / صَلَاحِ الْوَلَاةِ» می‌دانستند؛ به گونه‌ای که میان صلاحیت رهبری و استقامت توده‌ها، رابطه شرط و مبنا قائل بودند (همان: ۵۰). همین ضرورت آنان را واداشت تا به خیال خود، به آسیب‌شناسی باورها و رفتارهای رهبری بپردازند. در ضمن از تمام فعالیت‌هایی که از رهبر انتظار می‌رود، تأکید ویژه‌ای بر ارتباط رهبر با توده‌ها داشتند؛ امری که به مثابه مهم‌ترین لازمه رهبری از منظر آنان به بحث گذاشته شده است. شایان ذکر است مورد نخست را از خطبه ۱۷ و لازمه رهبری را از خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه استخراج کرده‌اند؛ گرچه باید گفت مورد نخست در خطاب به قضات صادر شده است.

۲-۲-۱. آسیب‌شناسی باورها و رفتارهای رهبر

مجاهدین خلق به اصلی به نام «وحدت فرد و مسئولیت» باور داشتند که یکی از زیرشمول‌های آن، معیار صلاحیت است. در آنجا عنصر «ذی‌صلاح» را فردی معرفی می‌کردند که از عهده مسئولیت‌اش برآید و صلاحیت موضع‌گیری‌های سیاسی اجتماعی‌اش، در عمل محرز شود. بر این اساس، آنان مسئولیت تمامی

انحراف‌های بوجود آمده در خطوط و مواضع یک سیستم را در وهله نخست، متوجه رهبر دانسته، بین «صلاحیت» و «مسئولیت» در یک نظام انقلابی و توحیدی، رابطه‌ای پویا و فعال قائل بودند (مفهوم صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۳-۱۲). از این رو معتقد بودند هر چه جایگاه فرد بالاتر رود، باید احساس مسئولیت نیز در وی ارتقا یافته، متحمل رنج و فداکاری شود (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۴). همین اهمیت، مجاهدین خلق را به سمت آسیب‌شناسی سوق داد که ریزمؤلفه‌های آن در ادامه خواهد آمد.

۲-۲-۱. منفعت‌طلبی و خودخواهی

منافقین با تمسک به جمله آغازین خطبه ۱۷ که اشاره‌ای است به دو گروه مغضوب خداوند، رهبران ناصالح نیز این گونه دسته‌بندی شده‌اند: دسته اول رهبرانی که عمل آنان براساس تمایلات منفعت‌طلبی و خودخواهانه است و رهبران گروه دوم، بینش سیاسی و ایدئولوژی نداشته، در اداره جامعه و حل مسائل و مشکلات ناتوان هستند اما خود را عقل کل می‌دانند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۵).

در مورد رهبران دسته اول، مجاهدین خلق معتقد بودند از آنجا که به خود واگذاشته شده‌اند، انگیزه و نیروی محرک‌شان مبتنی بر تمایلات فردگرایانه و خودخواهانه بوده، فاقد تقوای رهایی‌بخش و انقلابی هستند (مفهوم صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۵-۱۴). آنان که به شدت با نظام طبقاتی مخالف بودند، جامعه تحت مدیریت رهبر غیر انقلابی را مستعد استقرار مناسبات استثمار و یا تقویت و تثبیت این روابط می‌دانستند؛ امری که با اتخاذ مواضع حق‌طلبانه و عادلانه منافات دارد. بر این اساس آنان، رهبران دسته اول را روی آور به انواع بدعت‌ها و تحریفات با هدف توجیه منافع خویش دانسته‌اند: «کلام بدعت» که منجر به گمراهی جامعه می‌گردد: «دُعَاءِ ضَلَالَةٍ» (همانجا). مجاهدین خلق، این گروه از رهبران را به سبب نقشی که در گمراه نمودن و ایجاد شبهه در میان توده‌های مردم دارند، عامل فتنه به‌شمار آورده و با استناد به عبارت «خَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ» دامنه گستردگی انحرافات رهبری را شامل توده‌های میلیونی خلق و حتی نسل آینده دانسته‌اند تا بدانجا که می‌تواند انقلابی را به شکست بکشاند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۷).

اما مجاهدین خلق رهبران دسته دوم که در شرایط فتنه، غافل بوده را خطرناک‌تر می‌دانستند؛ چه آنکه ضعف‌های ژرف فکری و عقب‌ماندگی عمیق اجتماعی - فرهنگی و همچنین تفکرات قشری را سه عاملی می‌دانستند که چنین فردی را در حداقل بینش سیاسی جای دهد. از این رو با تمسک به فراز «قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا» معتقد بودند نه‌تنها چنین فردی قادر به حل مسائل جامعه و انقلاب نیست بلکه در شرایط عدم آگاهی مردم، خود را تحمیل می‌کنند (مفهوم صلاحیت، ...، ۱۳۵۹: ۱۸-۱۷). همچنین با اشاره به عبارت «عَمَّ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْيَةِ»، این دسته از رهبران را ذهنی‌گرا و نالایق شمرده که هر چه بر محفوظات

۱. این باور برآمده از افکار مارکسیستی بود؛ کارل مارکس معتقد بود انقلاب‌ها ناشی از تکامل نیروهای تولیدگر جامعه و از ناسازگاری آنها با روابط و نظام سیاسی و اجتماعی کنونی پدید می‌آیند؛ بدین شکل که وقتی روابط و نظام مستقر، جلوی رشد تولید را بگیرد، بحران رو به اوج رفته و دوره انقلاب‌های اجتماعی سر می‌رسد. در این شرایط از سویی طبقات فراتر و زبردست نمی‌خواهند پایگاه و جایگاه اجتماعی خود را از دست دهند و از سوی دیگر، طبقات فروتر و زبردست تمایل ندارند در وضع کنونی به سر ببرند. در این شرایط است که برخوردها بوجود آمده و به انقلاب‌های خونین می‌انجامد (مبارزه طبقاتی). همین تبیین است که مارکس را وامی‌دارد انقلاب را عامل ناگزیر پیشرفت و لوکوموتیو تاریخ بداند (آشوری، ۱۳۸۷: ۴۸).

ذهنی خود بیافزایند، در نهایت در مواجهه با واقعیت‌ها و مشکلات اجتماعی ناتوان هستند. افزون بر این، با استناد به عبارت «مَاءٍ آجِنٍ» به ویژگی قشری بودن و انجماد فکری چنین رهبرانی اشاره نموده‌اند؛ با این پیش‌فرض که آب متعفن و گندیده، نماد و سمبلی از جمود، بی‌حرکتی و راکد بودن است (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۸؛ مفهوم‌صلاحیت...، ۱۳۵۸: ۹/۱). در برآورد از این بخش باید گفت این برداشت‌ها، نوعی زمینه‌چینی در جهت تخریب و سلب مرجعیت علمای رسمی است تا در مرحله بعد، خود را مصادیق راستین صاحبان اندیشه و تفکر اسلامی بدانند.

۲-۱-۲-۲. ذهنی‌گرایی، تحجر و ساده‌اندیشی

مجاهدین خلق کسب شناخت صحیح نسبت به دانش مبارزه و اصول و قانونمندی‌های آن را برای رهبر انقلابی ضروری می‌دانستند؛ از این‌رو رهبرانی که ذهنی‌گرا، متحجر و ساده‌اندیش قلمداد می‌کردند را ناصالح شمرده و سرزنش می‌کردند؛ چه آنکه معتقد بودند چنین افرادی، نمی‌توانند انقلاب را در مسیر صحیح‌اش رهبری کنند. در این زمینه نیز معتقد بودند نباید اسیر مدعیات افراد شد؛ چرا که ممکن است فرد بدون صلاحیت در مواجهه با مشکلات و مسائل، راه‌حل‌های بی‌پایه و اساسی ارائه دهد. منافقین شاهد سخن خود را این جمله از خطبه ۱۷ ذکر کرده‌اند: «جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لَتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَيَّ غَيْرِهِ فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُتَبَهَّمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ» میان مردم به حکم دادن نشست و خود را در حل هر مسئله‌ای که دیگران از عهده حل آن برنیايند، ذی‌صلاح قلمداد می‌کند؛ لیکن اگر یک مسئله مشکل جلو رویش قرار گیرد، چیزهای پوچ و بی‌پایه‌ای براساس نظر خود به عنوان راه‌حل ارائه می‌دهد و رأی قطعی هم صادر می‌کند» (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۲-۱۱).

در واقع مجاهدین خلق بر این باور بودند که رهبران ناصالح به سبب حقیقت‌پنداشتن تصورات واهی خود (جهل مرکب) و ناتوانی در درک قوانین و اصول کاری، از واقعیات اجتماعی و مبارزات مردم شناخت کافی نداشته، سطحی برخورد می‌کنند (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۸: ۱/۲).

۲-۱-۲-۳. پرمدعایی و خودبرتربینی

مجاهدین خلق با استناد به عبارت «هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ» از دیگر ویژگی‌های رهبران ناصالح را بی‌نیازی از اصلاح می‌دانند. از نظرگاه آنان، رهبری که خود را فردی کامل، مقدس و بی‌نیاز از اصلاح بیندارد، شایستگی رهبری ندارد (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۷). به عبارت دیگر معتقد بودند اگر فردی، خود و اندیشه‌هایش را میرا از عیب و نقص بداند که گویی از آسمان به زمین فروافتاده و غیر از رأی و نظر آنان، هیچ نظر درستی وجود ندارد. بر این اساس معتقد بودند رهبری انقلابی باید علاوه بر توانایی تصحیح اشتباهات احتمالی در تحلیل‌های خود، بتواند همگام با تکامل مبارزه از یک مرحله به مرحله دیگر، شناخت ذهنی خود و اطرافیانش را تغییر دهد (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۲؛ مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۸: ۹/۲). همچنین مجاهدین خلق قدرت را منشاء غرور رهبران غیرانقلابی دانسته‌اند. از این‌رو یادآور شده‌اند رهبرانی که بواسطه پیروزی‌های به‌دست‌آمده و کسب موقعیت مردمی، چنان سرخوش شوند که به‌کلی ضعف‌های

موجود را فراموش کنند، در معرض از دست دادن روحیه انقلابی سابق و تبدیل شدن به فردی از خود راضی و حتی فاسد هستند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۶۲).

شایان ذکر است ذیل خطبه ۲۰۷ نیز به این نکته اشاره رفته و قهرمان پرستی فردی و ستایش‌ها را تخطئه می‌کنند. از همین رو معتقد بودند رهبر انقلابی هرگز نباید از تملق‌گویی اطرافیان استقبال کند؛ چرا که مبارزه‌اش به خاطر حقیقت، هدف متعالی و عادلانه بوده است و از قید هرگونه خودخواهی آزاد و نسبت به الطاف دیگران متوقع نیست؛ از این رو نیازی به تملق‌گویی دیگران ندارد و اصول اخلاقی وی نه تنها بر حفظ منافع فردی و یا عده‌ای محدود، استوار نیست؛ بلکه بر پایه تکامل اجتماعی و آزادی بشریت از شرک و استثمار به منظور بنا نهادن دنیایی نوین قرار دارد (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۶۱-۵۹). از همین رو محمد حنیف‌نژاد - از اعضای کادر اولیه - در ارتباط با حمایت مردم از مجاهدین چنین پیام فرستاد: «اگر ما با این حمایتی که نثارمان می‌شود، خودبه‌خودی برخورد کنیم، حتماً باعث غرورمان خواهد شد؛ درحالی‌که بایستی عمیقاً ارزش و اهمیت اعتماد مردم و امیدهایی را که به ما بسته‌اند درک کرده و احساس مسئولیت بیش‌تری بکنیم» (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۶۱).

۲-۲-۱-۴. اتخاذ مواضع سست و عدم قاطعیت در تصمیم‌گیری

در علوم سیاسی، انقلاب‌ها از منظر سرعت رخداد، به «ناگهانی» و «تدریجی» طبقه‌بندی می‌شوند. حال مجاهدین خلق در دوران آنارشیستی انقلاب - یعنی زمانی که جامعه به آن قدرت برسد که برای رسیدن به خواسته‌هایش در پی عملی کردن آنها برآید - بسیار بر اقدام انقلابی و شتاب در مبارزه تأکید داشتند. این مهم در اکثر نوشته‌های این گروه به چشم می‌آید؛ اقدامی که معمولاً سخت و خشن و یکی از برجسته‌ترین ویژگی آنان بوده است (سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۹۵: ۳۱۷/۱). از این رو مجاهدین خلق در برشمردن دیگر ویژگی‌های رهبران ناصالح، به اتخاذ مواضع سست و ضعیف اشاره کرده‌اند. آنان معتقد بودند منشاء این مواضع، تردید و شناخت غیرواقعی است که آنان را از اقدام عملی در برخورد با واقعیت‌های موجود باز داشته است. بدین ترتیب رهبران ناصالح را اغلب افرادی خیال‌پرست، خام‌طبع و وسواسی می‌دانستند (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۰-۸). آنان با استناد به عبارت «فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ ... يَذْرِي الرُّوَايَاتِ إِدْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ»، شیوه کار رهبران ناصالح را به تنیدن تار عنکبوت تشبیه نموده و نظرات، تصمیمات و تدابیر ذهنی آنان را سست‌بنیان دانسته و معتقد بودند منشاء اکثر تردیدهای آنان در موضع‌گیری، عاجزانه و سرشار از شک نسبت به حق می‌باشد (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۵-۲۳). بدین ترتیب از دیدگاه مجاهدین خلق، رهبری انقلابی به دلیل نداشتن منافع خصوصی و دقیق و صریح بودن نظراتش، هرگز از حقیقت نمی‌ترسد و شجاع و قاطع است و با توجه به داشتن شخصیتی استوار و انقلابی مسائل را به دقت تجزیه و تحلیل می‌کند (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۸: ۹/۲).

۲-۲-۱-۵. سطحی‌نگری و افق دید ناقص

یکی دیگر از ویژگی رهبران ناصالح از دید مجاهدین خلق، نداشتن جهت‌گیری روشن و افق دید وسیع است. آنان در این زمینه به عبارت «عَاشَ رَغَابُ عَشْوَاتٍ» تمسک جسته، معتقد بودند رهبران ناشایست قادر

به پیش‌بینی آینده نبوده و در فهم عمیق قوانین تکاملی عاجزند. در حقیقت مجاهدین خلق، رهبران ناصالح را بواسطه داشتن ماهیت طبقاتی و فرهنگ عقب مانده و جمود و تحجری که بر آنان حاکم است، افرادی معرفی نموده‌اند که قدرت استنباط محدودی داشته و به دلیل جدایی آنان از جریان عمل و حرکت انقلابی، دانسته‌ها و نظریات‌شان فاقد پویایی و خلاقیت است (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۱۱-۱۰).

به‌عبارت‌دیگر مجاهدین معتقد بودند محفوظات رهبران، ناصالح خشک و عقیم و بی‌ریشه است و به صورت خود به خود و بدون هیچ ارتباطی از اطراف گردهم‌آمده و در حل مسائل تأثیری ندارد و به اصطلاح آنان همچون مهملات، بی‌خاصیت‌اند. همچنین مجاهدین خلق با استناد به عبارت «لَا مَلِيٍّ وَاللَّهِ يَا صِدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ... لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغَيْرِهِ»، ویژگی رهبران ناصالح را انباشتن مطالب بیهوده در ذهن بیان کرده‌اند و معتقد بودند این عمل منجر می‌شود فرد صلاحیت بیش‌تر را در حجم منقولات و معقولات ذهنی بداند و خود را از رهبران ذی‌صلاح قلمداد کند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۶-۲۵). در واقع از دید مجاهدین خلق آنان توانایی یافتن حقیقت را در میان واقعیات ندارند و قدرت شناخت چنین رهبرانی قادر نیست به منشاء پدیده‌ها نفوذ کند. بدین‌ترتیب معتقد بودند این افراد به دلیل نداشتن بینش عمیق و عاجز بودن در درک پیوند متقابل تئوری و عمل، صلاحیت رهبری و حل مسائل پیچیده جامعه انقلابی را ندارند. همه اینها از عبارت «لَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوضَ إِلَيْهِ» برداشت شده است (ن.ک: مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۸: ۱۳/۲).

نکته قابل تأمل اینکه مجاهدین خلق ملاک تشخیص صحت و سقم شناخت را در ارتباط با مبارزه اجتماعی می‌دانستند؛ به عبارت دیگر از دید آنان معلومات فرد در جریان عمل، معنا و مفهوم پیدا می‌کند؛ در غیر این صورت احکامی خشک و منجمد هستند که از واقعیت جدا می‌باشند. در حقیقت آنان معتقد بودند در شیوه رهبری ذهنی بواسطه حضور نداشتن در اقدامات عملی، معلومات به‌صورت محفوظات و انباشته‌های ذهنی می‌باشد و فرد هرگز قادر نیست بر اساس آن معلومات تحلیل واقع‌گرایانه و همه‌جانبه ارائه دهد (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۰). به عقیده مجاهدین خلق یک انقلابی، تئوری را با هدف یافتن نظرات و روش‌هایی جهت حل مسائل انقلاب مطالعه می‌کند و آموخته‌ها را در عمل به‌کار می‌بندد؛ به‌عبارت‌دیگر از دید آنان تئوری انقلابی باید به عنوان راهنمای عمل قرار گیرد (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۶). در تحلیل این موضع‌گیری‌ها باید گفت از آنجا که مجاهدین خلق، تخصص لازم در علوم اسلامی نداشتند (شکرزاده، ۱۳۸۸: ۴۲) و هر لحظه ممکن بود در معرض این انتقاد قرار گیرند، با پیش کشیدن علم نافع / علم بی‌فایده، داشته‌ها و معلومات خود را نافع ارزیابی کرده و آنچه علمای رسمی، سالیان سال بدان اشتغال داشتند را بی‌فایده و حتی مضر قلمداد کردند تا بدین‌سان، تمایز خود و دیگری را تقویت نمایند.

۲-۱-۲. ذهنیت‌گرایی و فاصله‌گرفتن از مقام عمل

انقلاب چنانکه از واژه‌اش هویداست، بر زیر و رو شدن و دگردیسی دلالت دارد؛ از این‌رو منافقین دائم خوف داشتند گروهی با فاصله‌گرفتن از مقام عمل، انقلاب را به حالت و نظام سابق بازگرداند و در لوای دینداری، در ارکان نظام جدید نفوذ کرده و ایدئولوژی توحیدی را از درون تهی سازند (رهبری، بی‌تا: ۵-۶).

به خدا سوگند، ۱۳۵۸: ۹). از این رو در برشمردن ویژگی‌های رهبر ناشایست، مجاهدین خلق به «ذهنیت‌گرایی و غرور ناشی از حاشیه‌نشینی و جدایی از مبارزه توده‌ها» یاد کرده‌اند. آنان با تمسک به عباراتی از خطبه ۱۷ نهج‌البلاغه معتقد بودند تعدادی از رهبران بواسطه فاصله گرفتن از مبارزات و پرداختن به پرورش ذهن، هیچ واقعیتی را خارج از شناخت‌های ذهنی خود در نظر نمی‌گیرند (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۸: ۱۳/۳). از همین رو چنین رهبرانی را بارزترین مظاهر ایدالیسم می‌دانند که امور ذهنی را ملاک عمل و داوری قرار داده، از رئالیسم و واقعیت خارجی فاصله گرفته‌اند (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۳).

در حقیقت مجاهدین خلق، توانایی تحقق تئوری و علم به عمل را از مهم‌ترین ویژگی رهبری به شمار می‌آوردند؛ دقیقاً عبارت آنها این‌گونه است: «رهبری انقلابی می‌بایست توانایی پیوند دادن تئوری و عمل را در جریان مبارزات انقلابی توده‌ها داشته باشد و ملاک ارزیابی شناخت و تئوری خود را عمل اجتماعی قرار دهد» (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۸). بدین ترتیب این گروه برای رهبری، دو نوع پرورش قائل بودند؛ یکی پرورش ذهنی و دیگری پرورش انقلابی. آنان معتقد بودند پرورش ذهنی مبتنی بر انباشت مطالب در ذهن است اما در پرورش انقلابی، رشد فرد می‌بایست بواسطه تطبیق تئوری‌ها بر عمل و آشنایی با استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی محقق گردد (مفهوم‌صلاحیت، ۱۳۵۹: ۲۲-۲۱). در عطف‌نظر به توجه مجاهدین خلق به خطبه ۲۰۷ نیز این مهم دیده می‌شود؛ چه آنکه در آنجا مناسبات صحیح بین رهبری و مردم و رعایت حقوق متقابل بیان شده است؛ ضرورتی که کاملاً رئالیستی و واقع‌گرایانه می‌نمایاند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۵۰؛ مناسبات...، ۱۳۵۹: ۷/۳). نکته شایان ذکر آنکه مجاهدین خلق ذیل خطبه ۲۰۷ پس از تعریف صرفاً اجتماعی از مفهوم تقوا، معتقد بودند رهبر انقلابی با اتکا بر این نوع تقوا، باید توان مقابله با جبرهای فردی و اجتماعی را داشته باشد و به عبارت دیگر عمل‌گرایی خود را به منصفه ظهور برساند (رهبری، بی‌تا: ۳؛ مفهوم واقعی...، ۱۳۵۸: ۹).

مجاهدین خلق پس از آسیب‌شناسی مدعایی خود با گریزهای متعدد به خطبه ۱۷، پیامدهای سرپرستی چنین رهبرانی بر جامعه را این موارد برشمردند: «رشد دوگانگی و عدم صداقت، فدا نمودن منافع خلق و انقلاب، انحراف انقلاب از مسیر اصلی و تکاملی خود، نابودی دستاوردهای مبارزات گذشته با گریز به عبارت «و تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِثُ»، اتلاف انرژی و استعدادهای خلق، بی‌تفاوت شدن خلق نسبت به سرنوشت انقلاب، گرم شدن بازار دسیسه و عوام‌فریبی، وارونه جلوه دادن حقایق، مسخ افکار و اندیشه‌های انقلابی، فراهم شدن امکان رشد رسوم کهنه طبقاتی، کوبیده شدن اسلام اصیل و انقلابی و همچنین کنار گذاشته شدن انقلابیون راستین و به روی کار آمدن عافیت‌طلبان و حاشیه‌نشینان نالایق^۱» (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۳۲-۳۰). همچنین آنان با استناد به عبارت «لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» بر این باور بودند که رهبران ناصالح، هر ایده اصیل ایدئولوژیکی که با سوابق ذهنی‌شان سازگار نباشد را

۱. یعنی تمرکز بر احساس مسئولیت و فداکاری در راه خدا و خلق (ن.ک: معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۶۰)؛ قس مطهری، ۱۳۸۲: ۲۶-۱۸ که تقوی را در جمیع جهات تعریف می‌نماید.

۲. جمله اخیر را به عبارت «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا... وَلَا أَعْرِفُ مِنَ الْمُنْكَرِ» مستند کرده‌اند.

بلافاصله با انواع برچسبها تخطئه می‌کنند و دامنه تحریفات و کج‌فهمی آنان تا انزوای کامل سیمای راستین و اصیل قرآن پیش می‌رود (همان: ۳۱).

۲-۲-۲. ضرورت ارتباط رهبر جامعه با توده‌های مردم

از دیگر موضوعات مورد توجه مجاهدین خلق در برداشت‌های سیاسی - اجتماعی از نهج البلاغه، رابطه رهبری با توده‌هاست؛ به‌گونه‌ای که آن را به عنوان معیاری برای سنجش اصالت انقلابی رهبر به شمار می‌آوردند (همان: ۴۱). به بیانی دیگر، این گروه رابطه بین رهبری و مردم را دوجانبه دانسته و اصلاح وضع هر یک را در گروی اصلاح وضع دیگری می‌دانستند (مناسبات، ۱۳۵۹: ۱/۴). مجاهدین خلق ذیل خطبه ۲۰۷ شرط تکامل رهبری را فعالیت توده‌ها دانسته و معتقد بودند رهبری همواره باید مسائل را با مردم مطرح نموده و از آنان بخواهد که نظرات و پیشنهادات خود را برای حل آن‌ها ارائه دهند و در صورت داشتن انتقادی نسبت به رهبری می‌بایست به آنان اجازه داده شود (همان: ۷/۵).

در نقطه مقابل، بر این باور بودند رهبری به هر میزان از توده‌ها فاصله گیرد و موجب نادیده گرفتن منافع و سلب حق انتقاد و اظهارنظر توده‌ها گردد، به همان میزان فاقد خصوصیت انقلابی و مردمی است. به عقیده مجاهدین رهبری که به نیروی توده‌ها اعتقاد داشته باشد، رابطه خوبی با مردم برقرار ساخته و آنان را در حل مشکلات به درستی بسیج می‌کند. از دید آنان این امر سبب می‌شود مردم، رهبر را از خود بدانند و در همه شرایط از وی حمایت کنند. همچنین استحکام و ارتقای رهبری و پیشرفت انقلاب را از دستاورد چنین رهبری دانسته‌اند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۴۲-۴۱؛ مناسبات، ۱۳۵۹: ۱/۱ و ۳). بدین ترتیب مجاهدین خلق ذیل خطبه ۲۰۷ ضمن اشاره به مناسبات میان رهبری و توده‌ها به‌عنوان محوری‌ترین و اساسی‌ترین روابط متقابل درون سیستم، معتقد بودند سایر روابط سیاسی از این مناسبات نشأت می‌گیرد؛ آنان در این زمینه به عبارت «أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ» تمسک جستند (ن.ک: مناسبات...، ۱۳۵۹: ۷/۴). به عبارت دیگر از دید آنان اگر مناسبات بین رهبری و مردم، انسجام و سلامت کافی را نداشته باشد، سایر مناسبات نیز سلامت و پایداری نخواهند داشت. در واقع مجاهدین خلق تحقق اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک را تنها در برقراری ارتباط صحیح بین رهبری و توده‌ها دانسته و از آن به «مناسبات انقلابی» تعبیر کرده‌اند؛ زیرا در دیدگاه آنان شکل و محتوا با یکدیگر رابطه مستقیم و گسست‌ناپذیر دارد؛ از این‌رو، برقراری روابط صحیح بین رهبری و توده‌ها به عنوان شکل و فرم سیاسی، تحقق اهداف ایدئولوژیکی به عنوان محتوا را تضمین می‌کند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۵۱).

در ادامه مجاهدین خلق ذیل بحث مناسبات میان رهبری و مردم، اعمال مرکزیت و اطاعت مردم از دستورات رهبری را لازمه رهبری صحیح دانسته و معتقد بودند رهبری پس از تعمق کافی، هر تصمیمی که بگیرد، باید اجرا شود: «و الطَّاعَةُ جِینَ أَمْرِكُمْ». البته به عقیده آنان، برقراری مناسبات صحیح با مردم و اعاده حقوق‌شان توسط رهبری، شرط لازم اطاعت آگاهانه و داوطلبانه مردم است (همان، ۱۳۵۹: ۴۱ و

۴۵). به عبارت دیگر، آنان معتقد به سانترالیسم^۱ انقلابی بودند که پایه آن بر اعطای حق توده‌ها بنا شده است. براساس دیدگاه مجاهدین سانترالیسم انقلابی تنها در پرتوی جهت‌گیری اقتصادی عادلانه و بسط آگاهی و دموکراسی در درون خلق برقرار می‌شود (مناسبات...، ۱۳۵۹: ۵/۲). همچنین ذیل خطبه ۲۰۷ - به‌رغم اینکه درباره تشریح روابط بین رهبری جامعه و مردم ایراد شده - اما مجاهدین خلق آن را مصادره به مطلوب نموده و به حقوق متقابل رهبری سازمان مجاهدین نسبت به اعضای خود اشاره داشته و تکلیف اعضای خود را علاوه بر رعایت معیارهای تشکیلاتی و اجرای به‌موقع تصمیمات رهبری، مبارزه علیه عوامل بازدارنده داخلی و خارجی - که به منافع تشکیلات لطمه می‌زنند - تأویل نموده‌اند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۴۷). مجاهدین خلق در روابط رهبر و مردم، وارد جزئیات نیز شده‌اند. برای نمونه ذیل خطبه ۲۰۷ آورده‌اند: «رهبری راستین باید نظرات، پیشنهادات و انتقادات مردم را جمع نماید و از آن‌ها در تنظیم خطمشی و تصمیمات خود استفاده کند» (همان، ۱۳۵۹: ۵۵-۵۴؛ مناسبات، ۱۳۵۹: ۷/۵).

در باب مناسبات رهبری با مردم، مجاهدین خلق بر انعطاف‌پذیری رهبری با مردم در پرتو توجه به شرایط و اوضاع مختلف تأکید داشتند؛ حتی تصریح می‌کردند در مواقعی لازم است رهبر با مردم - هرچند با تصمیم آنان مخالف است - همراهی کند. از این‌رو پذیرش حکمیت در جنگ صفین را امری سازنده می‌دانستند؛ از آن‌رو که چنانچه پذیرفته نمی‌شد به عمیق شدن شکاف داخلی می‌انجامید و شکست نیروهای امام(ع) را به دنبال می‌داشت. لذا حرکت امیرالمؤمنین(ع) را ذیل اصل «رهبری، یک گام جلوتر از توده‌ها» مبنی بر فاصله نگرفتن رهبری از توده‌ها تحلیل نمودند؛ با این توضیح که امام(ع) در ماجرای حکمیت با هدف تربیت خوارج، با آنان موقتاً همراهی نمودند و از این رهگذر توانستند اکثریت آنان را نسبت به موضع غلط خود، آگاه ساخته و به مسیر صحیح بازآورند (همان، ۱۳۵۹: ۷۲؛ رضایی، بی‌تا: ۳۵)؛ به عبارت دیگر مجاهدین خلق معتقد بودند براساس اصل «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»، رهبر می‌تواند در برخی شرایط با هدف پیش بردن انقلاب، مصلحت‌سنجی کرده و برخلاف باور اصلی خود عمل کند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۷۱-۷۰).

شایان توجه آنکه ضرورت ارتباط رهبر با مردم از رهگذر نظریه تکامل نیز دنبال می‌شد. توضیح آنکه مجاهدین خلق برای انسان، به تکاملی مبتنی بر نظریه داروین معتقد بودند (ن.ک: تکامل، بی‌تا: ۹۹)، از این‌رو کلیه مسائل از جمله مبارزه و لزوم تغییر و تحول را در مسیر تکامل تعریف می‌کردند^۲. بدین ترتیب انتقاد و تغییر دائمی در جهت اصلاح ضعف‌ها را برای رهبر جامعه امری ضروری دانسته، آن را مبنای حرکت به سوی کمال می‌شمردند. در نقطه مقابل، معتقد بودند زمانی که رهبری، خود را از انتقاد و تغییر بی‌نیاز بداند، آن زمان است که انحطاط آغاز می‌شود؛ چرا که هر کس از تطبیق با شرایط جدید و شکستن

۱. نوعی نظام حکومتی که در آن همه امور کشور از یک مرکز، رهبری می‌شود؛ برخلاف کشورهایی که به صورت نظام‌های ایالتی اداره می‌شوند. از نظر جامعه‌شناسی، سانترالیسم به معنای تجمع فراوان قدرت توسط عده‌ای اندک در یک گروه سازمان یافته اجتماعی است.
 ۲. مجاهدین خلق راه تکامل را راه خدا تفسیر نموده، معتقد بودند مارکس در راه خدا گام نهاده است؛ زیرا وی در راه پیشبرد و تکامل بشر قدم برداشته است! (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۴۸).

دگم‌های ذهنی خویش عاجز بوده، نسبت به دگرگونی وضع موجود و از دست رفتن منافع طبقاتی‌اش واهمه داشته باشد، ضرورت انتقاد و تغییر دائمی را انکار می‌کند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۶۳).

۲-۳. نقد و بررسی

برداشت‌های مجاهدین‌خلق از خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ نهج‌البلاغه، عیوب فراوانی دارد که آن‌ها را می‌توان ذیل دو محور کلی «تفسیر به رأی» و «عصری‌اندیشی» به نقد کشید؛ توضیح آنکه در فهم متون دینی ضوابطی لازم است که چنانچه از آن‌ها بهره گرفته نشود، شرایط برای کج‌اندیشی و انحراف مهیا می‌شود. در ادامه به این موارد، اشاره خواهد رفت.

۲-۳-۱. تفسیر به رأی

تفسیر به رأی، به معنای حمل پیش‌دانسته‌های ناصحیح فهمنده بر نصوص دینی است؛ علمای سنت‌گرای مسلمان معتقدند در قرائت متن باید مؤلف‌محور بود و نه مفسر‌محور و گرچه فهم انسان از پیش‌داوری‌ها و دانسته‌ها و انتظارات مفسر تأثیر می‌پذیرد، اما می‌توان برای دوری از آن‌ها تلاش کرد و یا به تصحیح فهم پرداخت (نصری، ۱۳۸۱: ۳۱۴-۳۱۵). تفسیر به رأی را می‌توان مهم‌ترین و پردامنه‌ترین نقد وارد بر برداشت‌های مجاهدین به شمار آورد؛ آنان سخنان حضرت علی(ع) را با هدف تطبیق بر آراء و نظرات خود، تفسیر می‌کردند. برای نمونه خطبه ۱۷ دربارهٔ افرادی ایراد شده که متصدی قضاوت و حکم بین مردم بوده ولی شایستگی آن را ندارند؛ اما مجاهدین‌خلق با بی‌توجهی به قصد و نیت امام(ع)، مفهوم آن را در راستای اهداف خود با عنوان شناخت رهبری ناشایست و دستاوردهای آن تفسیر و شرح کرده‌اند.

نخست آنکه در ابتدای خطبه، منشأ واگذاشته شدن انسان به خویشتن، شیفتگی زیاد آدمی به سخنان بدعت‌آمیز معرفی می‌شود که نتیجهٔ آن انحراف است؛ چیزی که می‌تواند موجبات گمراهی دیگران را نیز فراهم آورد (ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۶۲۰/۱). تعلیل امام، به امر عامی اشاره دارد اما مجاهدین‌خلق این فراز را به بافت سیاسی مدنظر خود یعنی رهبران ناصالح گره زده و تفسیر کرده‌اند.

ادامه خطبه مربوط به گروه دومی است که در جهل و نادانی، غوطه‌ورند و با این وجود، بر مسند قضاوت نشسته و حل مشکلات مردم را برعهده گرفته‌اند و ادعای روشن کردن امور مکتوم دارند (مکارم، ۱۳۷۵: ۵۸۷/۱-۵۸۶)؛ حال آنکه مجاهدین‌خلق این فراز را به لزوم کسب شناخت صحیح توسط رهبری مرتبط دانسته‌اند که در صورت نبود چنین شناختی، راهبری انقلاب از سوی رهبر امکان‌پذیر نخواهد بود. آنان همچنین ذیل این عبارت، ویژگی رهبران ناصالح را جدا بودن از واقعیات اجتماعی و مبارزهٔ مردم بیان نموده و از جمله «هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَتًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ» به لزوم تغییر شناخت ذهنی رهبری و اطرافیان، همگام با تکامل مبارزه تفسیر کرده‌اند. حال آنکه امام(ع) در ادامهٔ توصیف قضات، بیان می‌دارد که برای رفع مسائل مبهم به افکار پوچ و توخالی خود توسل جسته و حکم قطعی می‌دهند. به عبارت دیگر، امام(ع) به این موضوع اشاره دارد که آنان قوهٔ درک مبهمات را نداشته و با رأی ضعیف تصور می‌کنند که به دلیل آن پی برده‌اند (مدرس‌وحید، بی‌تا: ۴۷/۳).

مجاهدین خلق در ادامه برداشت‌های خود از خطبه ۱۷ ذیل عبارت «فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ... یذری الرِّوَايَاتِ إِدْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ» یکی از ضعف‌های رهبران ناصالح را تردید دانسته و آن را مبتنی بر شناخت ذهنی سست و بیگانه از دنیای واقعی بیان داشته‌اند. برداشت‌های مجاهدین خلق در حالی است که امام(ع) قضات جاهل را در مواجهه با شبهات، به عنکبوتی گرفتار در تارهایش تشبیه کرده که به تارهای سست (علم و عقیده ضعیف) خود تکیه نموده و در درستی و نادرستی حکمش تردید دارد (جعفری، ۱۳۸۰: ۲۴۳/۱؛ منتظری، ۱۳۸۳: ۲۵۷/۲).

در نمونه‌ای دیگر عبارت «لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَوْزُ مِنْ الْكِتَابِ إِذَا ثَلِيَ حَقٌّ تِلَاوَتِهِ» را به رهبران ناصالحی مرتبط کرده که با ایدئولوژی مدنظرشان مخالفانند؛ در حالی که عبارت فوق ناظر به قضات جاهل است؛ همان‌ها که اگر تفسیر صحیحی از آیات قرآن ارائه شود، قرآن را وامی‌نهند (ن.ک: مغنیه، ۱۳۸۷: ۳۲۷/۱). افزون بر این، مجاهدین خلق عبارت ابتدای خطبه را نیز ناظر به رهبران ناصالحی دانسته‌اند که به خود واگذارده شده‌اند؛ کسانی که نیروی محرک‌شان بر مبنای تمایلات فردگرایانه و خودخواهانه است و از مواضع عدل و حق تجاوز می‌کنند؛ حال آنکه این عبارات نیز به قاضیان ناآگاه مرتبط است.

علاوه‌براین مجاهدین خلق با استناد به جمله «عَاشِيَ رَكَابُ عَشَوَاتٍ» یکی دیگر از ویژگی‌های رهبران ناصالح را سطح‌نگری بیان می‌کنند که آن را نتیجه ماهیت طبقاتی و فرهنگ عقب‌مانده و جمود و تحجر حاکم بر آنان برمی‌شمرند. حال آنکه امام(ع) با آوردن این جمله به فراوانی اشتباه و خطا از سوی قضات جاهل اشاره نموده‌اند (مغنی، ۱۳۸۷: ۳۲۶/۱).

در نمونه‌ای قابل تأمل، از آنجا که مجاهدین خلق دائم بر مبارزه و مقاومت تکیه داشتند، با استناد به فراز «تَصْلُحُ الرِّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرِّعِيَّةِ»، مقاومت توده‌ها را پایه و اساس صلاحیت رهبری می‌دانسته‌اند؛ این در حالی است که جمله فوق به رابطه دوسویه رهبری و مردم و ارتباط تنگاتنگ آن دو اشاره دارد و به هیچ عنوان مبنایی بودن مقاومت توده‌ها استخراج نمی‌شود. شارحان «بِاسْتِقَامَةِ الرِّعِيَّةِ» را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: فرمان‌برداری از حکومت عادل و قدرتمند و همیاری با حکومت برای دستیابی به مصلحت عمومی و تأمین حقوق همگانی (مغنی، ۱۳۸۷: ۴۲۸/۴). حتی مکارم شیرازی، عبارت را به «قرارگیری مردمان در مسیر صحیح و مستقیم» تفسیر می‌کند (مکارم، ۱۳۷۵: ۲۴۴/۸). پرواضح است که این دو تفسیر گرچه هم‌پوشانی‌هایی دارد ولی از همدیگر متفاوت است.

همچنین مفهوم «أَعْظَمَ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ» را به روابط رهبران و پیروان سازمان خود پیوند داده، آن را اساسی‌ترین روابط متقابل درون یک سیستم تعریف کرده‌اند؛ در حالی که امام در این خطبه به حقوق متقابل رهبر جامعه و آحاد آن اشاره داشته‌اند؛ دلیل عظمت این حق نیز این‌گونه تفسیر شده که این حق عمومیت داشته و اکثر مصالح معاش مردم بر محور آن می‌چرخد (ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۸۱/۴؛ نواب‌لاهیجی، بی‌تا: ۱۹۳).

مجاهدین خلق حتی مفهوم مشهور و متداول تقوا را تفسیر به‌رأی نموده و آن را به توان مقابله با جبرهای فردی و اجتماعی تفسیر کرده‌اند؛ پر واضح است که این تفسیر تا چه میزان از تفسیر برآمده از

قرآن و روایات که همانا پروای الهی و مراقبت از حدود الهی است، تفاوت دارد (ن.ک: مطهری، ۱۳۸۲: ۲۶-۱۸).

افزون بر این مجاهدین خلق در جریان حکمیت معتقد بودند امام برای تربیت خوارج، همراهی موقت با آنان را صلاح دانسته و با یک کار دامنه‌دار، توانستند جمعیت فراوانی از آنان را به موضع غلط خود آگاه نمایند (ن.ک: بخش پیشین). این در حالی است که حضرت در رفتار با خوارج، از همان ابتدا به موعظه و نصیحت روی آورده بودند (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۸۵/۱-۱۸۶) که نشان می‌دهد هیچ‌گونه همراهی موقت در کار نبوده است؛ در ادامه نیز به جنگ با آنان برخاستند و بجز تعداد اندکی، کسی از آنان نجات پیدا نکرد (راوندی، ۱۴۰۹: ۲۲۷/۱). این برداشت ناصواب به اینجا بازمی‌گردد که مجاهدین خلق معتقد بودند رهبری هرگز نباید با فاصله زیادی از توده‌ها حرکت کند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۷۲). هرچند مجاهدین خلق به همین مبنا نیز پایبند نبودند و از سال ۱۳۶۰، راهشان را از اکثریت مردم جدا نموده و علم مخالفت برداشتند و خط ترور و مقابله با مردم را درپیش گرفتند.

در پایان باید گفت هر میزان فهم، تکیه بیشتری بر سازوکارهای تولید متن داشته باشد، برداشت بیشتر ساختاری و کمتر شخصی خواهد بود؛ یعنی چنانچه مفسر، توجه خود را بیشتر به چگونگی ساختارها و ابزارهایی چون بحث‌های لغوی، اصولی و حتی روش‌های نوین مانند معناشناسی، نشانه‌شناسی و تحلیل متن معطوف نماید، بیشتر به متن پایبند خواهد بود و در نتیجه اشتباه کمتری خواهد شد؛ زیرا مفسر در تلاش است تا بفهمد متن چه می‌گوید، نه این که او از متن چه می‌فهمد. اما در نقطه مقابل، هر قدر مفسر از ابزارهای ساختاری دور شود و بر عناصر شخصی در فهم تکیه ورزد، مسائل فردی جایگاه حداکثری پیدا خواهد نمود. از این رو مروری بر برداشت‌های مجاهدین خلق نشان می‌دهد هرمنوتیک متن محور جای خود را به هرمنوتیک مفسر محور داده است (ن.ک: میرحسینی، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

۲-۳-۲. عصری‌اندیشی و نگاه کارکردگرایانه به مفاهیم دینی

گفتمان پژوهان معتقدند افرادی که در حوزه تسلط یک گفتمان قرار دارند، بر اساس قواعد آن گفتمان فکر کرده و رفتار می‌کنند. قواعد گفتمان بر فرد حاکم بوده و تأثیرگذاری آن در شکل‌دهی به متن و مفهوم آن به مراتب از نقش خود فرد بیش‌تر است و آن را جزء درست‌ترین و بدیهی‌ترین کنش‌های ممکن تصور می‌کنند. از سوی دیگر، قانون اول در هرمنوتیک عینی‌گرا آن است که متن را باید بر حسب ارتباطش با ذهنیتی که در آن متبلور شده، تفسیر کرد. همچنین به این نکته اشاره می‌شود که مفسر باید فرایند ذهنی منتهی به خلق اثر را در ذهن خویش ردیابی کند (حقیقت، ۱۳۹۴: ۴۴۰). در گذر از این دو مقدمه باید گفت اگر فهمنده یا مفسری، سنت تفسیری و روایی را کنار نهد و تنها بخواهد بر اساس فهم خویش عمل کند، تفاسیری عرضه خواهد کرد که مطابق با عصر و زمانه خود است (میرحسینی، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

نکته فوق در عطف‌توجه به دوران فعالیت مجاهدین خلق که شیفتگی به علم مدرن و تفکر مارکسیستی رواج داشت، موجی از مادی‌گرایی را در تجزیه و تحلیل مسائل مذهبی به همراه آورده بود که نتیجه آن، جز ارائه ایدئولوژی‌های رادیکال بر اساس مواجهه‌گزینشی با آموزه‌های اسلامی نبود (اکبری‌جدی، ۱۳۹۲: ۱۳۹۲).

(۲۱۰)؛ همچنین زندگی در دوره‌ای که در سطح جهانی، انقلاب‌های متعددی بوقوع می‌پیوست و در حوزه جغرافیایی ایران، استبداد و فساد رژیم پهلوی لزوم قیام و انقلاب را دوچندان کرده بود، مجاهدین خلق را بیش از پیش به سمت استخراج دین انقلابی از اسلام سوق داد. از این‌رو، مباحثی از جمله جهاد، مبارزه مسلحانه علیه ظلم و دفاع از مستضعفین در برداشت‌های آنان به‌وفور مشاهده می‌شود. اشکال این‌گونه نگاه آن است که فهم از متون می‌تواند خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر مسائل اجتماعی بوده و منجر به غفلت از مفهوم اصلی متن گردد.

برای نمونه آنان عبارت «وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ... وَ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ» را ناظر به جاهلان عالم‌نما دانسته و در تبیین ویژگی‌ها به «تفکرات قشری»، «غفلت در شرایط فتنه»، «بی‌اطلاعی از علم مبارزه» و «شیوه‌های مناسب حل تضادهای اجتماعی» اشاره داشته‌اند. حال آنکه امام در ابتدای خطبه ضمن اشاره به اینکه این گروه مغضوب‌ترین مردمان نزد خداوند هستند، به پنج صفت آنان اشاره شده است که هیچ ارتباطی به موارد برشمرده از سوی منافقین ندارد (ن.ک: ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۶۱۸/۱).

در نمونه‌ای دیگر، مجاهدین خلق فراز «وَ إِنْ أَطْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتَمْتُمْ... فَضَائِهِ الدِّمَاءُ وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ» از خطبه ۱۷ را ذیل مسائل انقلابی و مبارزاتی تبیین و تفسیر نموده و با آوردن مفاهیمی از جمله «منافع خلق و انقلاب» و «عدم پیشرفت انقلاب در مسیر تکاملی» به ویژگی رهبران ناصالح اشاره کرده که آگاهانه جهل خود را مخفی می‌کنند. در اینجا نیز با عصری‌اندیشی مواجهیم؛ چرا که خطبه ۱۷ در وصف قضات بوده و مجاهدین خلق تحت تأثیر نگاه عصری‌اندیشی به برداشت از آن مبادرت ورزیده‌اند.

همچنین در فرازی از خطبه ۲۰۷ یعنی «لِقَدَرْتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ» به مطلق و نسبی بودن حق خداوند اشاره کرده و در ادامه آن را به رابطه اطاعت در مفهوم انقلابی گره زده و لازمه آن را انطباق با اصل تکامل و رهایی از قیدهای ضدتکاملی دانسته‌اند (معیارهای صلاحیت، ۱۳۵۹: ۴۷). پرواضح است مباحث مرتبط با تکامل که برآمده از گفتمان مارکسیسم بود، بر این برداشت سایه افکنده است. در حالی که امام در مقام افاده حق خداوند بر بندگان و حق بندگان بر خداوند بوده‌اند؛ با این توضیح که حتی خداوند در نظام حقوق، مستثنی نیست و در برابر حقی که خدا بر بندگان دارد، آفریدگان نیز بر آفریدگارشان حقی دارند، هر چند این حق از باب تفضّل باشد (مکارم، ۱۳۷۵: ۲۳۷/۸-۲۳۶).

آنان ذیل عبارت «وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرِكُمْ» به مناسبات رهبری و توده‌ها اشاره کرده و آن را به «سانترالیسم انقلابی» تأویل برده‌اند تا سیاست‌های خود را بدین طریق بر آحاد جامعه و سیاست‌مداران، دیکته کنند. این در حالی است که حضرت با عبارت فوق در مقام لزوم فرمانبری مردمان از حاکم است؛ همان که خودشان او را برگزیده‌اند (برای شأن صدور، ن.ک: ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا: ۱۹۴/۲-۱۹۲). این مفهوم با استبداد رأی گروهی از جامعه که اتفاقاً راه انحرافی می‌پویند، از زمین تا آسمان فاصله دارد.

از آنجا که این بخش، تفصیل بیشتری بر نمی‌تابد، به مفاهیم پربسامد در شرح آنان بر این خطبه‌ها اشاره می‌شود: «مقاصد انقلاب»، «تکامل رهبری»، «دینامیزم»، «نظام استثماری»، «تکامل اجتماعی»، «آزادی بشریت از شرک و استثمار»، «اصالت انقلابی رهبری»، «خصوصیت و روحیه انقلابی»، «ضرورت

رفتار رئالیستی و واقع‌گرایانه»، «رهبری غیر انقلابی»، «پیشرفت انقلاب». نیازی به توضیح نیست که این تعابیر از گفتمان عصر برآمده و انتساب آنها به امیرالمؤمنین(ع) تا چه اندازه ناصواب است. در گذر از اشتباهات نظری، باید به نقدها در مقام عمل اشاره داشت؛ از آن‌رو که مجاهدین خلق حتی به حرف‌ها و شعارهای پرطمطراق خود نیز پایبند نبودند. آنتوان گسلر^۱ - روزنامه‌نگار سوئیسی - در پژوهش خود این چنین تفاوت مقام عمل و نظر منافقین را به تصویر کشیده است: «مسعود رجوی در یک سخنرانی، ضمن شرح یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه، چنان به تشریح حکومت و رهبری پرداخت و الگوی نمونه‌ای ارائه داد که سبب جذب افراد زیادی به سازمان گردید؛ اما در عمل آنچه به اجرا درآورد، عکس تمامی حرف‌هایش بود و تفاوت بین حرف تا عمل آنان دقیقاً از زمین تا آسمان است» (گسلر، ۱۳۹۰: ۲۲).

نتیجه‌گیری

در دوره معاصر رشد اسلام‌گرایی و اصلاح‌طلبی دینی و به صورت کلی تقویت رویکردهای اجتماعی به ادیان سبب شد نهج‌البلاغه بیش از گذشته مورد توجه و اهتمام باشد. در کنار این مراجعه سودمند و اثربخش، گاه با پاره‌ای بدفهمی و سوء برداشت‌های عمدی یا سهوی مواجهیم که ضروری است آسیب‌شناسی شود تا از تکرار آن جلوگیری شود. مواجهه مجاهدین خلق با نهج‌البلاغه نمونه‌ای از این دست است که برداشت‌هایشان از خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷، این نتایج را دربرداشت:

(۱) پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سازمان مجاهدین خلق به اقتضای زمانه یعنی گفتمان غالب برداشت‌های انقلابی از متون دینی، بسیار به نهج‌البلاغه رجوع کرده و از آموزه‌های آن بهره می‌گرفتند.

(۲) تمام متن نهج‌البلاغه -چه در محافل عمومی و چه در جلسات خصوصی- مبنای بحث و گفتگوی منافقین بوده است؛ اما بواسطه مضامین سیاسی-اجتماعی، به خطبه‌های ۱۷ و ۲۰۷ اهتمام بیشتری داشته‌اند.

(۳) مفاهیمی از قبیل معیارهای صلاحیت‌رهبری و لزوم انقلابی رفتار کردن او، تکامل رهبری، ضرورت رفتار رئالیستی و واقع‌گرایانه، مؤلفه‌های پیشرفت انقلاب و منافع خلق، از این دو خطبه برداشت شده است.

(۴) انتقاد به نظام استثماری و برشمردن ویژگی‌های رهبران ناصالح، مهمترین برداشت‌های این گروه از خطبه ۱۷ است.

(۵) مجاهدین‌خلق با استناد به خطبه ۲۰۷، مناسبات میان رهبر و توده‌ها را مطرح کرده و آن را محوری‌ترین و اساسی‌ترین روابط متقابل درون سیستم نامیده‌اند؛ چیزی که از آن به «مناسبات انقلابی» تعبیر کرده‌اند.

۶) استنادهای منافقین به این دو خطبه، عیوب فراوانی دارد که می‌توان آن‌ها را ذیل بحث «ایرادهای مبتنی بر قواعد عمومی فهم» طبقه‌بندی نمود. آنان به ضوابط فهم پایبند نبودند و از همین‌رو اسیر ایدئولوژی‌های خود بویژه مبانی مارکسیستی می‌شدند. این امور عبارتند از تفسیر به رأی و تحمیل پیش دانسته‌ها در جریان فهم، عصری‌اندیشی و غلبه نگاه کارکردگرایانه به مفاهیم دینی.

۷) مجاهدین خلق از یک‌سو برداشتهای سنتی از متون را نادرست دانسته و از دیگر سو به برداشتهای خود، اعتماد کاذبی داشتند؛ چیزی که از آن به «گسست از سنت شروح» یاد می‌شود. بنابراین اعضای این گروه، مراجعه‌ای به شروح نهج‌البلاغه نداشتند و از همین‌رو بسیار دچار اشتباه و انحراف می‌شدند.

تشکر و قدردانی

از مسئولین محترم «کتابخانه و مرکز اسناد آستان قدس رضوی» و «کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران» که گشاده‌دستانه منابع خود را در اختیار نویسندگان مقاله قرار دادند، تقدیر و تشکر می‌شود.

منابع

- نهج البلاغه.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۷). **دانشنامه سیاسی**. تهران: انتشارات مروارید.
- ابن ابی‌الحدید. (بی‌تا). **شرح نهج البلاغه**. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن میثم بحرانی، میثم‌بن‌علی. (۱۳۷۵). **شرح نهج البلاغه**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- احمدی روحانی، حسین. (۱۳۸۴). **سازمان مجاهدین خلق**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اسفندیاری، محمد. (۱۳۸۰). «از نهج البلاغه اول تا نهج البلاغه دوم». **گلستان قرآن**. شماره ۹۶، ۴۴-۵۹.
- اکبری جدی، صابر. (۱۳۹۲). **جریان‌شناسی مطالعات قرآنی سده اخیر در ایران با تأکید بر جریان التقاط**. دانشگاه معارف اسلامی.
- **انقلاب اسلامی و سازمان مجاهدین خلق ایران**. (۱۳۸۱). تهران: موسسه قدر ولایت.
- «به‌خدا سوگند که روابط موجود را حتماً و بی‌هیچ تردیدی دگرگون خواهم ساخت». (۱۳۵۸). **نشریه مجاهد**، شماره ۶، ۱-۹.
- بهرامی، قدرت‌اله. (۱۳۹۱). **سازمان مجاهدین خلق (منافقین)**. قم: زمزم هدایت.
- **بیانیه مجاهدین خلق ایران درباره فراندم و انتظارات مرحله‌ای از جمهوری اسلامی**. (بی‌تا). تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۷۹). «اصلاح‌طلبی». **دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی**. به کوشش موسوی بجنوردی، تهران: انتشارات دائرة‌المعارف.
- **تکامل**. (بی‌تا). تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.
- جعفری، محمدمهدی. (۱۳۸۰). **پرتوی از نهج البلاغه**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- جعفریان، رسول. (۱۳۶۹). **مروری بر زمینه‌های فکری التقاط جدید در ایران**. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ----- (۱۳۸۶). **جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰**. قم: نشر مورخ.
- حقیقت، سید صادق. (۱۳۹۴). **روش‌شناسی علوم سیاسی**. قم: دانشگاه مفید.
- خیابانی، موسی و هانی‌الحسن. (بی‌تا). **سخنرانی موسی خیابانی و هانی‌الحسن**. قم: جنبش ملی مجاهدین قم.
- راستگو، علی‌اکبر. (۱۳۸۴). **مجاهدین خلق در آینه تاریخ**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- راوندی، قطب‌الدین. (۱۴۰۹). **الخرائج و الجرائح**، قم: مؤسسه امام مهدی (عج).
- رضایی، احمد. (بی‌تا). **راه حسین**. بی‌جا: بی‌نا.
- **رهبری و انقلاب [دیدگاه‌های ایدئولوژیک مجاهدین خلق]**. (بی‌تا). بی‌جا: بی‌نا.

- رهنمودهایی درباره مطالعه و تفسیر قرآن از دیدگاه مجاهدین [چگونه قرآن بیاموزیم]. (بی تا). تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
- جمعی از پژوهشگران. (۱۳۹۵). سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰. (۱۳۵۸). تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
- شکرزاده، حسن. (۱۳۸۸). خشت کج (سازمان مجاهدین خلق از آغاز تا پایان). تهران: مجتمع فرهنگی آیت‌الله‌بهشتی.
- شناخت. (بی تا). تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
- صدرشیرازی، محمدعلی. (۱۳۹۲). عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طبرسی، احمدبن علی. (۱۴۰۳ق). الاحتجاج. مشهد: نشر مرتضی.
- علوی، سید محمدصادق. (۱۳۷۹). بررسی مشی چریکی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کامور بخشایش، جواد. (۱۳۸۶). نامی که ماند (بازجستی در زندگی و مبارزات شهید سید کاظم ذوالانوار). تهران: سوره مهر.
- کریمی، احمدرضا. (۱۳۸۴). شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گسler، آنتوان. (۱۳۹۰). اسیر در زنجیر دروغ. تهران: مؤسسه جام جم.
- مدرس و حید، احمد. (بی تا). شرح نهج البلاغه. بی جا: بی نا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). ده گفتار. تهران: صدرا.
- معیارهای صلاحیت رهبری از دیدگاه علی (ع). (۱۳۵۹). تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۳۸۷). در سایه سار نهج البلاغه. قم: دارالکتب الاسلامی.
- مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع). (۱۳۵۹). تهران: انجمن دانشجویان مسلمان مجتمع تکنولوژی انقلاب.
- «مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع)». (۱۳۵۸). نشریه مجاهد. ج ۱، ش ۲۴، ۹-۱.
- «-----». (۱۳۵۸). نشریه مجاهد. ج ۲، ش ۲۵، ۹-۱.
- «-----». (۱۳۵۸). نشریه مجاهد. ج ۳، ش ۲۶، ۱۳-۱.
- «مفهوم واقعی انقلاب از دیدگاه امام علی (ع)». (۱۳۵۸). نشریه مجاهد. ش ۵، ۹-۱.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۵). پیام امام امیرالمؤمنین. تهران: دارالکتب الاسلامی.
- «مناسبات بین رهبری و توده مردم از دیدگاه علی (ع)». (۱۳۵۹). نشریه مجاهد. ج ۱، ش ۶۹، ۳-۱.
- «-----». (۱۳۵۹). نشریه مجاهد. ج ۲، ش ۷۶، ۷-۱.

- (۱۳۵۹). نشریه مجاهد. ج ۳. ش ۸۶، ۷-۱.
- (۱۳۵۹). نشریه مجاهد. ج ۵. ش ۹۸، ۷-۱.
- (۱۳۵۹). نشریه مجاهد. ج ۴. ش ۹۲، ۷-۱.
- منتظری، حسینعلی. (۱۳۸۳). درس‌هایی از نهج البلاغه. تهران: نشر سرایلی.
- مواضع گروه‌ها در زندان [شناخت مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق و...]. (بی‌تا). بی‌جا: بی‌نا.
- میرحسینی، یحیی. (۱۳۸۹). تحلیل و نقد رویکرد تفسیر عرفانی جدید امامیه. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق(ع).
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۱). راز متن: هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین. تهران: آفتاب توسعه.
- نواب‌لاهیجی، محمدباقر بن محمود. (بی‌تا). شرح نهج البلاغه. تهران: اخوان کتابچی.